

## راز ناگشوده توافق

از همان نخستین روز آغاز آنچه در یک دهه گذشته پرونده هسته ای ایران خوانده شده، این نکته روشن بود - و بعد ها، در طول سالیان، مکررا مورد تایید قرار گرفت - که هدف اصلی غرب بویژه امریکا از تبدیل کردن فعالیت هسته ای ایران به یک بحران بزرگ بین المللی، تنها متوقف کردن این برنامه نیست، بلکه امریکایی ها هم زمان هدف بزرگتر و مهم تری را هم تعقیب می کنند که می توان آن را «اثرگذاری بر پارامترهای سیاست داخلی و تغییر معادله قدرت در داخل ایران» نامید.

از یک جنبه، هدف غرب از پرونده سازی هسته ای برای ایران، متمرکز بر خود مسئله هسته ای است. ارزیابی امریکایی ها این است که فناوری هسته ای صلح آمیز اگر دربرگیرنده غنی سازی و فعالیت های مرتبط با آب سنگین باشد، کشور دارنده را از ظرفیت گریز سریع به سمت سلاح هسته ای برخوردار می کند و صرف بهره مندی از این ظرفیت، معادله استراتژیکی و ژئوپلیتیکی پیرامون آن کشور را به ضرر قدرت های سلطه جو تغییر خواهد داد. بنابراین، به طور کاملا طبیعی، توقف برنامه هسته ای ایران - با وجود اینکه امریکایی ها در برآوردهای اطلاعاتی خود کوچکترین تردیدی درباره صلح آمیز بودن آن ندارند - جزو هدف های راهبردی غرب محسوب می شود. اما ساده اندیشی محض است اگر کسی تصور کند هدف گذاری های امریکا در این پرونده صرفا هدف گذاری های مرتبط با اشاعه است. این فقط یک جنبه از ماجرا (و به نظر من جنبه کم اهمیت آن) است. یک مسئله بسیار مهم تر در اینجا وجود دارد که یک دهه هموردی راهبردی درباره برنامه هسته ای با امریکا، ابعاد آن را کاملا برای ما روشن کرده است و آن هم این است که امریکایی ها تصور می کنند پرونده هسته ای می تواند به چند روش منجر به تغییر معادله قدرت در داخل ایران و سوق پیدا کردن محیط سیاست داخلی ایران به سمتی شود که برای آنها دارای مطلوبیت است.

۱- از دید امریکا، نحوه حل و فصل پرونده هسته ای ایران می تواند بدل به مدلی برای حل و فصل سایر پرونده های مرتبط با ایران از جمله پرونده حقوق بشر شود. توجه کنید که از نظر امریکایی ها پرونده حقوق بشر اسم رمز پروژه ای است که هدف اصلی آن گروگان گرفتن سیاست داخلی کشور با استفاده از ابزارهای بین المللی است.

۲- در درجه دوم، امریکا به پرونده هسته ای ایران به عنوان عاملی برای تقویت جریان غربگرا در داخل ایران خصوصا در مقابل رقیبان اصولگرای آن نگاه می کند. یک نگاه گذرا به پرونده اعمال تحریم ها علیه ایران کافی است تا روشن شود که ملاک اصلی امریکا برای آغاز و تکمیل تدریجی پروژه تحریم علیه ایران، نه تحولات مرتبط با برنامه هسته ای، بلکه محاسباتی بوده که امریکایی ها درباره نحوه اثرگذاری

بر متغیرهای سیاست داخلی در ایران خصوصا وضعیت جریان غربگرا در آستانه تحولات مهم مانند انتخابات داشته اند. سخت ترین تحریم ها زمانی علیه ایران اعمال شده که کمترین تحرکات فنی درون برنامه هسته ای وجود داشته و در عوض جریان غربگرا در ایران بیشترین نیاز به حمایت خارجی را حس می کرده است. من در مقاله ای دیگر نشان داده ام که چگونه افول فتنه ۸۸ در بهار ۱۳۸۹ منجر به اعمال سخت گیرانه ترین تحریم های تاریخ علیه ایران، صرفا با هدف کمک به احیای این جریان شد. این یک رویه عمومی در پرونده هسته ای ایران است. محاسبات مربوط به سیاست داخلی ایران و اینکه فلان اقدام خاص دقیقا چه تاثیری بر محیط داخلی ایران خواهد گذاشت و کدام گروه را ضعیف تر یا قوی تر خواهد کرد، در تعیین اینکه امریکا باید از چه گزینه ای علیه ایران استفاده کند، نقشی بسیار حیاتی از متغیرهای صرفا فنی مرتبط با برنامه هسته ای ایران داشته است.

۳- پس از انتخابات ۱۳۹۲، شواهدی وجود دارد که نشان می دهد، امریکایی ها تصور می کنند می توانند از پرونده هسته ای یا پرونده های مشابه، به عنوان عاملی برای کنترل افکار عمومی ایران و جهت دادن به آن استفاده کنند. به طور بسیار خلاصه، شکل کار به این صورت است که دوقطبی هایی ایجاد شود که یک سوی آن اقتصاد و معیشت مردم قرار داشته باشد و سوی دیگر، برنامه های امنیت ملی ایران از جمله برنامه هسته ای. به محض ایجاد این دوقطبی، یک ماشین رسانه ای - سیاسی از پیش برنامه ریزی شده در داخل ایران، شروع به ارسال این پیام به جامعه می کند که مشکلات اقتصادی و معیشتی به دلیل طراحی های رادیکالی است که در برنامه های امنیت ملی ایران صورت گرفته و اگر مردم می خواهند اقتصاد آنها رو به راه شود، قبل از هر چیز باید این برنامه ها مورد تجدید نظر قرار گیرد. اجرای موفق این پروژه مستلزم همکاری کامل یک جریان غربگرا در داخل ایران با امریکایی هاست؛ همان جریانی که امریکایی ها آن را شریکان پروژه تحریم در داخل ایران می خوانند. این پروژه، تا حدودی در سال ۹۲ با محوریت برنامه هسته ای اجرا شد و شواهدی هست که امریکایی ها می خواهند آن را به زودی به دیگر حوزه های هموردی راهبردی خود با ایران نیز تسری بدهند. مهم ترین شاهد، سخنان چند هفته پیش باراک اوباما است که گفته بود زمان آن رسیده است که مردم ایران دریابند بهبود زندگی آنها در گرو پایان دادن ایران به جنگ های نیابتی در منطقه خاورمیانه است. این جمله کوتاه کافی است که نتیجه بگیریم امریکایی ها می خواهند در مرحله پسا توافق هسته ای، - که گمان می کنند به زودی از راه خواهد رسید - دو قطبی اقتصاد-ژئوپلیتیک را جایگزین دوقطبی اقتصاد-هسته ای بکنند.

بر این اساس، به نظر می رسد اصلی ترین عاملی که تعیین می کند توافق نهایی، سرانجام رخ خواهد داد یا نه، مسئله هسته ای نیست. مسئله اصلی برای امریکا این است که آیا یک توافق هسته ای، محیط داخلی ایران را به گونه ای که مدنظر آنهاست

**و در زمانی که آنها مناسب می دانند، تغییر خواهد داد یا نه.** به عبارت دیگر، امریکا عمیقا مایل است بدانند - و تاجایی که می تواند بر این موضوع اثر بگذارد - که آیا بازیگران غربگرا در داخل ایران، در شرایط پس از توافق هسته ای، توان تبدیل این توافق به سرمایه ای برای پیش برد پروژه های انتخاباتی و سیاست داخلی خود را خواهند داشت یا نه؟

**اگر توافق انجام شود، با اطمینان نسبی می توان گفت امریکا طراحی یک برنامه ایجاد تغییر در ایران در طول یک دهه آینده را به سرانجام رسانده و آن را قابل تحقق ارزیابی کرده است. بالاتر از این، می توان ادعا کرد در آن صورت، امریکا به یک مفاهمه نسبی با جریان غربگرا در ایران درباره چگونگی اجرای این پروژه هم دست یافته است.**

برخی پالس هایی که این روزها از داخل ایران در حال ارسال به بیرون است نشان می دهد غربگرایان در ایران هم به خوبی می دانند در حال مشارکت در چه نوع بازی هستند. ۳ دسته پیام از داخل ایران در حال ارسال به بیرون است:

۱- مصرف ادبیات رادیکال درباره نقد رفتار حاکمیت در حوزه های مختلف بویژه از زبان هشتمی رفسنجانی

۲- ارسال پی در پی این پیام به بیرون که دولت به هر قیمت خواهان تصاحب مجلس آینده است.

۳- بشارت دادن به امریکا در این باره که تعامل با امریکا به موضوع هسته ای محدود نخواهد شد، چرا که مشکلات ایران با حل موضوع هسته ای پایان نخواهد یافت.

به عقیده من، مخاطب این پیام ها بیش از آنکه افکار عمومی در داخل ایران باشد، در واشینگتن نشسته است. یک جریان سیاسی مایل است به امریکا بگوید در صورت حصول توافق هسته ای، نقش مدنظر امریکا را در آینده سیاسی ایران بازی خواهد کرد تا به این ترتیب خود را به بخشی از پروژه امریکا برای آینده ایران تبدیل کند. مهم ترین ماموریتی که این جریان باید برای امریکا انجام بدهد صرف سرمایه اجتماعی ناشی از توافق هسته ای در راستای اهداف شبه سکولار و همچنین بازتولید سیکل سازش از طریق ایجاد دوقطبی های جدید از جنسی است که یک سوی آن وضعیت اقتصادی (یا شاید هم اجتماعی) ایران قرار داشته و در سوی دیگر آن برنامه های امنیت ملی ایران قرار بگیرد. هر دو این ماموریت ها تنها زمانی قابل انجام است که این جریان زیرساخت های لازم برای ارتباط گیری موثر با افکار عمومی در ایران و توان ارسال سیستماتیک آدرس های غلط به آن را ایجاد کرده باشد.

تحولاتی مانند گذار از شبکه های اجتماعی اینترنتی به شبکه های اجتماعی موبایلی (در حوزه سخت افزاری) و ایجاد زیرساختی از روابط نیمه پنهان و شبه محفلی با غرب نظیر آنچه در پروژه ۲۰۱۵ Bridge شاهد آن هستیم (در حوزه نرم افزاری) را باید تلاش هایی در این جهت ارزیابی کرد.

امریکا برای حوزه تغییر معادله قدرت در ایران طرف یک دهه آینده یک برنامه جامع طراحی کرده است. این برنامه بر تحولات مرحله پس توافق هسته ای و همچنین سرنوشت انتخابات آینده استوار خواهد شد. بازیگران

اصلی در اینجا جریان سیاسی غربگرا، نخبگان شبکه شده با سرویس های غربی در قالب پروژه های شبه مدنی و همچنین شبکه های اجتماعی هستند که امریکا تصور می کند امکانی برای مهار آنها وجود ندارد.

اگر از این منظر به توافق هسته ای بنگریم و درصدد کشف معنای رمزگونه آن در ارتباط با آینده قدرت در ایران برآییم، آن وقت راز بسیاری از آنچه ظاهرا غیر قابل فهم به نظر می آید گشوده خواهد شد.

مهدی محمدی

پایگاه مطالعات استراتژیک برنامه هسته ای ایران؛ [www.irannuc.ir](http://www.irannuc.ir)

### برشی از یادداشت دکتر ظریف در نیویورک تایمز:

(۹۴/۱/۳۱)

اوایل این ماه، در سوئیس به پیشرفت های مهمی دست یافتیم. ما به همراه پنج عضو دائمی شورای امنیت و آلمان به راه حل هایی رسیدیم که می تواند هرگونه شک و تردید را درباره ماهیت صرفا صلح آمیز برنامه هسته ای ایران را از بین ببرد و هم زمان تحریم های بین المللی بر علیه ایران را لغو نماید. با این حال برای دستیابی به توافق هسته ای مورد انتظار، به اراده سیاسی بیشتری نیاز است. مردم ایران قبلا انتخاب و اراده خود را برای تعامل عزتمند با جهان نشان داده اند. اکنون نوبت امریکا و متحدان غربی اش است که از بین تعامل و تقابل، بین مذاکره و شعار و بین توافق و فشار یکی را انتخاب کنند...

یک گفتگوی منطقه ای می تواند کمک موثری به اشاعه درک مشترک و ارتباطات متقابل در سطوح مختلف دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی باشد و به توافق در طیف وسیعی از موضوعات شامل موارد زیر منجر شود: اقدامات اعتمادساز و امنیت ساز؛ مبارزه با تروریسم، افراط گرایی و فرقه گرایی؛ تضمین آزادی کشتیرانی و جریان آزاد نفت و دیگر منابع در خلیج فارس؛ و محافظت از محیط زیست منطقه...

دبیرکل ملل متحد نیز می تواند محیط بین المللی لازم را برای انجام این گفتگوها فراهم نماید. نقش منطقه ای سازمان ملل متحد قبلا در قالب قطعنامه (۵۹۸) شورای امنیت که به پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ کمک کرد دیده شده است، می تواند به کاهش نگرانی و تشویش به ویژه نزد کشورهای کوچک تر؛ تأمین سازوکاری برای امنیت جامعه جهانی و رعایت منافع مشروع آن؛ و ایجاد ارتباط بین گفتگوهای منطقه ای با مسائلی که بطور ذاتی از مرزهای منطقه ای فراتر می روند کمک نماید.

جهان نمی تواند بیش از این از پرداختن به ریشه های ناآرامی در "منطقه وسیع تر خلیج فارس" طفره برود. این فرصت یگانه ای است برای تعامل که نباید هدر برود.